هو العلیم

حقیقت و جایگاه مسئلۀ مشورت در حکومت اسلام

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و نظم اجتماعی ـ

جلسه ۶۱

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين

وَالصَّلوة والسَّلام عَلى سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين

مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبى ن الطّاه رين

وَاللَعنةُ عَلى أعدائِهم أجمِعين

إلى يومِ الدّين

قال الامام الصّادق عليه‌السّلام: **و لا يدَبِّرُ العَبْدُ لنَفسِهِ تدبيراً.**

حضرت می‌فرمایند: بنده تدبیری نباید بیندیشد، در قبال تدبیر و مشیت پروردگار، اراده و اختیار استقلالی نباید داشته باشد. فقره‌ای که بسیار مورد بحث و مورد توجّه قرار گرفته بود. و فروع و شُعَبِ مختلفی را اقتضاء می‌کرد.

بحث، در جلسات گذشته مربوط به اصل مهمّ و زیربنایی شور و مشورت در حکومت اسلام بود. و عرض شد بنای عقلاء در همه جوامع بشری، بما هم

عقلا، یعنی از نقطه نظر مُدْرکات عقلی و مستقلات عقلیه براساس متابعت طریق احْسن، و طریق اقرب به واقع است.

یعنی اصل اوّلی در زندگی انسان، متابعت طریقی است که آن طریق و آن راه، یا عین واقع باشد در صورت امکان، یا نزدیک به واقع باشد. این اصل اوّلی، در تمام زوایای زندگی انسان، باید مورد توجّه قرار بگیرد. در ارتباطات عمومی انسان، در معاشرتها، در مسائل شخصی، در کیفیت سلوک، و اعتدال مزاجی، منظور از مزاج، در اینجا، مزاج روحانی است. باید حرکت انسان، حرکتی باشد که از نقطه نظر وصول به حق، و وصول به واقع نزدیکتر و استوارتر و پابرجاتر باشد. این اصل اوّلی است. و یک انسان، برای رسیدن به مراتب کمالیه خود، باید در هر مرتبه، این اصل را رعایت کند. این مراقبه‌ای را که بزرگان در تمام مدّت حیات و طول استفاده تلامیذ و شاگردان خودشان دستور می‌دادند، به این نکته توجّه دارد. یعنی انسان در هر قدمی که برمی‌دارد، در هر کلامی که ادا می‌کند و در هر

تفکّری که می‌کند، این اصل را باید رعایت کند.

روایتی است، بسیار قابل توجه، از رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، حضرت می‌فرمایند: حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السّلام به حواریون و به‌مردم دستور می‌دادند که از انجام عمل زشت و از انجام زنا بپرهیزند. اما من به امتم امر می‌کنم که حتّی تفکّر زنا را هم نکنند. زیرا تفکر زنا، مانند توده‌های دخان و دودی می‌ماند که از کنار دیوار متصاعد است و گرچه، آن لهیب آتش و حرارت سوزان آتش، کسانی را که در پشت دیوار هستند فرا نمی‌گیرد، ولی از اثرات این دود، آنها مریض می‌شوند و متأثر می‌شوند.

ببینید چقدر اسلام، نسبت به این مسأله توجه دارد. می‌فرمایند تفکّر زنا حتی اگر برای یک شخص پیدا بشود در همان آن اثر خودش را می‌گذارد. حالا بعد، انسان توبه کند، یا اینکه حالا اقدامی بکند که هیچ، آن دیگر اصلًا از بحث، خارج است. اما اینکه انسان، صرفاً به اقدام عملی نپردازد و در ذهن خود، هر چه می‌گذرد، آنها را جایز بداند، و قلب خود را به روی هر تخیل و تصوّری باز کند، این با سلوک و

راه خدا، منافات دارد و نفس را از مرتبه صعود به مرتبه حیوانیت و مرتبه شهوانیت تنزّل می‌دهد.

لذا مسأله مراقبه، در تمام شئون خود شامل انجام اموری است که انسان، یا قطعاً بداند مورد رضای پروردگار است، یا اینکه راه دیگری برای وصول به رضای الهی نداشته باشد. یعنی، به آن حجیت «ظنّ»، ظنّ غالب، در مسیر زندگی عمل کرده باشد، این راه می‌شود، راه عقلایی. و اساس، در مراتب تکاملی انسان، براساس عمل به واقع است و عمل به عقل. آنچه که قوای عاقله انسان نسبت به این موضوع حکم می‌کند. عقل انسان به چی حکم می‌کند؟ عقل انسان حاکم است بر این که، اگر راهی وجود داشته باشد، که انسان بتواند در رسیدن به آن راه، به آن حقّ مطلب برسد، واجب است برای یک انسان عاقل، نه انسان مُهْمَل، و نه انسان به هر قسم و به هر جور، و به هر طوری. نه انسان لاابالی، نه انسان بدون هدف، و نه انسان به هر حال. بلکه انسان عاقل، که می‌خواهد به اهداف کمالیه خود برسد، به حکم عقل، باید راهی را انتخاب کند که آن راه، او را به

مقصد می‌رساند.

با توجه به معرفتی که ما از امام علیه‌السّلام داریم، اگر در جایی و اگر در موقعیتی دسترسی به ا مام علیه‌السّلام برای ما مقدور شود به حکم عقل، باید به امام مراجعه کرد. به حکم عقل یعنی اگر چه امام علیه‌السّلام، نفرماید به طرف من بیایید. اگر امام علیه‌السّلام نفرماید که هرچه می‌خواهید این جاست، با اینکه اینها همه را هم گفته‌اند، با اینکه امام علیه‌السّلام این مطالب را همه را فرموده، با این که پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: انَا مدینه العِلم و علی بابُها. با این که پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرموده: علی اتْقاکُمْ، علی اعلَمَکُمْ، علی اورَعُکُم، علی اقْواکُم بالحَقّ، اقضاکُم صیغه افضلُ تفضیل است. اعْلَم، افْعَلُ التفضیل است. یعنی اگر تمام شما مردم کره زمین جمع بشوید و علی را در یک طرف بگذارند، علی در آنجا رُجحان دارد. رُجحانش هم نه رُجحان یک قدم بالاتر و یک متر بالاتر، رُجحان ما بین زمین الی السّماء است.

اگر حتی رسول خدا، این مطالب را نمی‌فرمود و اگر حتی امیرالمؤمنین اینها را نمی‌گفت، و حتی

امیرالمؤمنین نمی‌آمد در منزل انصار و مهاجر، و نسبت به مطالبی که گذشته آنها را متذکّر نمی‌شد، به حکم عقل، بر مسلمین واجب بود که به امیرالمؤمنین مراجعه کنند. به همین دلیل.

پس بنابراین، شورایی که اهل تسنن مدّعی تشکّل آن شورای سقیفه ملعونه هستند. و آن را یکی از افتخارات دموکراسی، برای نظام حکومت خود می‌آورند، این شورا، قطعاً با حکم عقل منافات دارد. از اینجا می‌خواهیم منتقل به یک مسائل دیگر بشویم.

آن شورایی، از نقطه نظر حکم عقل، موجّه است و آن شورایی متبع است، که آن شورا را حکم عقل، تأیید کند. حکم عقل، آن اجتماع را تأیید کند. همان طوری که در جلسات گذشته عرض کردم، اگر معلّمی سر کلاس، به بچه‌ها بگوید، خوب شور کنید ببینید امروز چکار کنیم در امروز، می‌گویند درس را ول کنیم برویم بازی کنیم دیگر. حالا شما یک سری به مدارس بزنید خودتان امتحان کنید. ما که همین طور بودیم. وقتی به ما می‌گفتند، می‌گفتیم برویم بازی کنیم. ایام خوشی ما در مدرسه آن موقعی بود

که ما زنگ ورزش داشتیم. نه از ریاضی خوشمان می‌آمد نه از دیکته و مشق و حساب و از این حرفها، هیچی خوشمان نمی‌آمد، اما وقتی که می‌آمدیم ما به عشق و علاقه‌ای که دو روز دیگر ورزش داریم می‌رفتیم مدرسه. ما به عشق آن روز می‌رفتیم. خوب، حالا اگر این یک ساعت را بکنند یک روز، بچه‌ها جشن می‌گیرند. حالا اگر آن روز را بکنند یک هفته، دیگر چه می‌شود؟ حالا اگر در تمام ایام سال بشود. یک مشورت بکنند ای بچه‌هایی که در کلاس سوم، چهارم ابتدایی هستید یا بزرگتر یا کمتر، همه ما خلاصه کم و بیش از این قضیه نصیبی داریم‌ها. خیلی به دوران گذشته‌مان نخندیم. الآن هم مثل همان دوران گذشته‌مان هستیم، منتها صورتش فرق کرده. صورتش فرق کرده.

می‌گویند وقتی که در یکی از کشورها، برای نامزدی یک ریاست جمهور رأی گرفتند، اکثریت افراد مخصوصاً بعضی از طبقات خاص، گفته بودند فلان کس را ما نامزد می‌کنیم چون از نقطه نظر قیافه بهتر از آن یکی دیگر است. التفات کردید؟ این همان دوران طفولیت است. فرقی نکرده. یا اینکه الآن،

فرض بکنید که ما در همین ایران، چرا حالا دور برویم. در همین ایران. فرض بکنید که الآن اکثریت، یا نگوییم حالا اکثریت، طبق آماری که گرفته شده، غالب یا نصف یا در همین حدود، این مردم را جوانان تشکیل می‌دهند. خوب طبعاً جوان، به چه علاقه دارد؟ به همین امور بازی و ورزش و اینها علاقه دارد. اگر برای ریاست جمهوری، یکی از همین افراد بازی کنانی که الآن دارند بازی می‌کنند، خودتان اسمش را بهتر می‌دانید. بنده که تا حالا نگاه نکردم و از هیچ چیز هم خبر ندارم ، فقط همین قدر می‌دانم، در سفر دو سال پیشی که ما مکه مشرف شدیم در خدمت دوستان آقای شِروانی و جناب آقای خدابنده‌لو، در آنجا هم صحبت از بازی ایران بود. در بین آن حجّاجی که در آنجا بودند او می گفت این بهتر است. این می گفت آن بهتر است. حتی یکی از آنها آمد، آقای شیروانی آورده بودش آنجا، در همان اتاق ما، که یک قدری مزاح کنیم و یک قدری بخندیم، گفت حاج آقا، شما بلند شو بیا، تُو امجدیه، امجدیه است؟ یا اسم دیگر؟ سابق که امجدیه بود.

خلاصه شما بیا ورزشگاه، به جان خودت می‌بینی این طرفداران نمی‌دانم آبی، یا قرمز و اینها خیلی عاقلتر از آن هستند، می‌گفت: خودم می‌آیم می‌برمت. گفتیم: چَشم، در خدمتیم. حتماً فراموش نکن. التفات می‌کنید؟ خوب، این هم فرض بکنید یک مسأله، یک طرف.

اگر قرار باشد، یکی از اینها بیاید کاندیدای برای ریاست جمهوری بشود قطعاً او رأی می‌آورد. بدون هیچ شبهه‌ای، چرا؟ چون مُدرکات یک جوان و مدرکات افراد، در محدوده خاصّ به خودش است. آن تجاربی که یک فرد عاقل و یک فرد خبیر و یک فرد دنیا دیده و یک فردی که سرد و گرم روزگار را چشیده، آن تجربیات را طبعاً یک نوجوان، که در سنین شانزده، هفده یا بیست سالگی بسر می‌برد ندارد. او از مسائل آینده اطلاع ندارد. او نسبت به افرادی که با او در ارتباط هستند بینشش، ادراکش و بصیرتش، محدود است. پدر است که تشخیص می‌دهد. بزرگ است که تشخیص می‌دهد. اینها هستند که آن مسائل آینده را می‌دانند. عواقب را می‌دانند، جوانب را می‌دانند. مسائلی که می‌گذرد

اینها می‌دانند. حالا شما بیایید مملکت را به دست که بسپارید؟ به دست یک شخصی بسپارید که این طور. خوب علی کلّ حال.

لذا در مسأله شورا، شورایی باید مورد توجّه قرار بگیرد که با موازین عقلی، و سیره عقلائیه مطابقت داشته باشد. و طبق دلیل عقل، در صورت وجود امام معصوم علیه‌السّلام واجب است که انسان فقط و فقط به امام معصوم مراجعه کند و بس. این در صورت وجود امام علیه‌السّلام است.

حالا اگر امام علیه‌السّلام نبود، همان طوری که ما فعلاً در زمان حاضر، توفیق زیارت ظاهری امام علیه‌السّلام، از ما سلب شده و حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه، در غیبت به سر می‌برند. در این موقعیت تکلیف و مسأله چیست؟ یا اینکه در زمان سابق، در زمان رسول خدا و یا در زمان ائمه که خوب، همه افراد، با ائمه ارتباط نداشتند. همه افراد دسترسی به امام علیه‌السّلام نداشتند. اگر حضرت در مدینه بودند ارتباط با امام علیه‌السّلام فقط منحصر به افرادی بود که خوب، در مدینه هستند. یا حتی اگر

در حصر بودند که خود آن افراد هم با امام علیه‌السّلام دسترسی نداشتند. در اینجا، باز دوباره حکم عقل به این است که آن راهی را که آن‌راه، اقرب به واقع است، از نقطه نظر استحکام، و از نقطه نظر استقامت و متانت در مسیر انسان، آن راه را انتخاب کند. انسان به آن مسائل توجّه داشته باشد.

اموری که مردم مبتلا هستند نسبت به آن امور، به دو بخش تقسیم می‌شود. یکی به بخش تشخیص موضوعات، دوم به احکامی که مترتّب بر این موضوعات است.

موضوعات عبارت است از نماز و روزه و غذاهایی که انسان می‌خورد. لباسهایی که انسان می‌پوشد. تصرفاتی که انسان می‌کند، ازدواج و معاملات و تجارات و اینها را همه‌اش را موضوعات می‌گویند. بر این موضوعات احکامی مترتّب است. وجوب و نهی و استحباب و کراهت و حرمت و امثال ذلک.

نسبت به احکام، تشخیص حکم، این اختصاص به فقیه دارد و فرد دیگری نمی‌تواند در این مسأله دخالت داشته باشد. اگر موضوعی محقّق بشود، اگر

یک موضوعی بوجود بیاید، حکمش در تخصصّ و اختیار فقیه است. کسی دیگر نمی‌تواند حکم کند. کسی نمی‌تواند بگوید که به نظر من فلان قضیه، این طور است. شما اشتباه می‌کنید به نظرتان، مگر شما متخصصید؟ کسی نمی‌تواند بگوید به نظر من حکم در مسأله این طور است، به نظر من، حج واجب نیست، به نظر من قربانی واجب نیست. به نظر من فرض بکنید که نماز واجب نیست. به نظر من، مسائل دیگر خمس، زکات، امثال ذلک، فروعات، این طور است. نه. نظر شما هیچ‌احترامی ندارد. و هیچ ارزشی ندارد. زیرا حکم اختصاص به فقیه دارد. فقیهی که از روی ادلّه، ادلّه اربعه و یا ادلّه ثلاثه، قرآن، سنّت و حکم عقل، یا اینکه اجماع را ما هم اضافه کنیم، براساس دراست و براساس تعلّم و براساس مطالعه و ممارست در این فنّ بتواند حکم خدا را، آن حکمی را که برای او حجّت است. نه اینکه واقعاً حالا حکم خدا، کما هو، هو باشد. یا اینکه حکم خدای نفس الامری باشد. نفس الواقعی باشد. نخیر آن حکم خدایی که برای او مُنَّجَز است، طبق ادلّه آن

را بیان کند. این حکم، اختصاص به فقیه دارد. اما تشخیص موضوع، این دیگر اختصاص به فقیه ندارد. فقیه می‌تواند بگوید شراب حرام است. خوردن شراب حرام است. اما اینکه حالا شراب به چه می‌گویند؟ و آنچه که، مایعی که الآن در اینجا هست، شراب است یا شراب نیست، این را عرف و اهل خبره باید تشخیص بدهند.

فقیه می‌تواند بگوید که سقط جنین حرام است. جنین از زمان انعقاد، اسقاطش حرام است. و قتل نفس محسوب می‌شود و مَوْءُودَه بر آن صدق می‌کند (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)[1] این آیه شامل مورد سقط هم خواهد شد. فقط اختصاص به فرزند زنده، زنده به گورکردن نیست. موءوده به بچّه به گورکردن است. و سقط هم موءوده است. و اگر شخصی سقط کند روز قیامت‌باید جواب سقط را بدهد. از هنگام انعقاد نطفه اگر این جنین سقط بشود، بیست مثقال شرعی باید دیه بپردازد. بیست مثقال که هر مثقالی هیجده نخود است باید بپردازد.

---

[1] ۱- سوره تکویر (۸۱) آیات ۸ و ۹

اگر آن نطفه تبدیل به علقه شد. چهل مثقال شرعی باید دیه بپردازد. اگر آن عَلَقه تبدیل به مضغه شده باشد. شصت مثقال باید بپردازد. شصت مثقال طلا. شصت مثقال طلای مسکوک باید بپردازد. اگر آن تبدیل به استخوان شده باید هشتاد مثقال و اگر روح در آن دمیده نشده است و گوشت روئیده شده. تا قبل از هنگام دمیده شدن روح، صد مثقال باید بپردازد. شخصی که سقط می‌کند باید بپردازد. اگر آن، خود آن شخص مباشرت کرده و سقط کرده، خودش باید بپردازد. زن اگر این کار را کرده، خودش، و اگر پزشک این کار را کرده است دیه بر عهده پزشک است. باید صد مثقال بپردازد. صد مثقال، طلای مسکوک، باید شرعاً بپردازد. پزشک حقّ ندارد. وقتی که یک شخص به او مراجعه می‌کند برای سقط، سقط کند. اگر سقط کند کار حرام شرعی انجام داده است. و اتفاقاً بسیار این مسأله، مسأله مکدّری است. و یک ظلمت خاصی در فرد به وجود می‌آورد این مسأله سقط جنین، و اگر روح دمیده شده باشد. که باید هزار مثقال طلای مسکوک باید

بپردازد. هزار مثقال طلای مسکوک، الآن هر مثقالی چند است؟ از نظر قیمت؟

بیست و پنج هزار

بیست و پنج؟

بیست و پنج میلیون باید بپردازد. این دیه چیست؟ دیه یک فرزندی است که آن فرزند، روح درش دمیده شده باشد و او را سقط کند. این مسأله مربوط به حکم شرعی است. این را فقیه تشخیص می‌دهد. یعنی میزان تعلّق دیه بر عهده فقیه است.

اما اینکه آیا الآن، به این نطفه، نطفه منعقده، گفته می‌شود یا نه؟ صرف قرار گرفتن نطفه در رحم زن، را انعقاد نمی‌گویند. انعقاد، یعنی بسته شدن، آیا منظور از انعقاد، صرف قرار گرفتن است؟ که این قطعاً نیست. یا اینکه منظور از انعقاد، انضمام نطفه مردو نطفه زن است؟ این را انعقاد می‌گویند؟ یا اینکه مقصود از انعقاد، عبارت است از الصاق و چسبیدگی نطفه به دیواره رحم، که شروع به ارتزاق می‌کند. این معنای انعقاد است. این دیگر بر عهده پزشک است. که این نطفه که الآن سقط شده است، آیا نطفه‌ای بوده است که منعقد شده؟ اگر منعقد شده بیست مثقال

شرقی باید طلا بپردازد. اگر منعقد نشده صرفاً یک نطفه‌ای بوده و بعد خارج شده. این دیگر در این صورت دیه نیست، التفات کردید؟

پس فقیه نمی‌تواند از پیش خود موضوع را تشخیص بدهد. بگوید که این نطفه‌ای که الآن خارج شده است نطفه‌ای بوده است که منعقد شده. نخیر. این احتیاج به تخصّص دارد. پزشک باید این مطلب، این را متوجّه بشود. یا اینکه مسأله، مسأله‌ای باشد که عرف، بتوانند این مطلب را بفهمند. یا اینکه فرض کنید که‌من باب مثال، نسبت به موضوعات دیگر، در همه موضوعات، عرف و متخصصین، اینها افرادی هستند که می‌توانند موضوعات را تشخیص دهند. وقتی که یک موضوع تشخیص داده شد، آن وقت فقیه می‌آید برای این موضوع حکم جعل می‌کند. البته نه جعل از پیش خود، حکم شارع را می‌آید بیان می‌کند.

و مسأله تشخیص موضوع، خیلی مسأله مشکلی است. یعنی انسان یک موضوعی را بتواند تشخیص بدهد و فقط موضوع اختصاص به همین نماز و روزه

و وقت و قبله و طهارات و نجاسات و اینها ندارد. ما موضوعاتی داریم بسیار مشکل. موضوعاتی داریم بسیار حسّاس، و موضوعاتی داریم بسیار دقیق که اینها نیاز به مطالعات و نیاز به اهل خبره، و نیاز به یک تجربه بسیار طولانی دارد.

البته در بعضی از مواقع، خودِ شرع، برای تشخیص این موضوع هم راهی دارد. یکی از مواردی که مثلًا ذکر می‌شود راجع به فرض کنید که من باب مثال، مسافر است. کسی که می‌خواهد مسافرت کند این شرع، برای این موضوع تعیین کرده. برای اینکه مسأله از اختلاف بیرون بیاید، آیا بیست فرسخ سفر کردن را، مسافرت کردن می‌گویند؟ آیا صد فرسخ را می‌گویند؟ پنج فرسخ را می‌گویند؟ و فرسخ را می‌گویند برای اینکه این موضوع از اشتباه و از شبهه خارج بشود. شرع می‌آید یک حدّی را تعیین می‌کند که البته آن حد هم با عرف تقریباً تطبیق می‌کند. می‌گوید چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن را در همان روز، این را یا در روز بعد، که طول سفر به هشت فرسخ برسد این را مسافرت می‌گویند. خوب، بر این اساس، ما می‌آییم

این مسائل را و مسائل مسافرت را می‌آییم بر این اساس پیگیری می‌کنیم.

در بعضی موارد، فرض کنید که مانند مسأله موت، که چه موقع به یک شخص مرده گفته می‌شود، وفات چه وقت برای انسان حاصل می‌شود؟ خوب نظرات مختلفی راجع به وفات گفته می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی که قلب از کار بایستد. بعضی‌ها می‌گویند در وقتی که مغز از کار بایستد که فعلًا نظریه جامعه پزشکی بر این است که در وقتی که مغز دیگر هیچ گونه فعالیتی نداشته باشد از نقطه نظر پزشکی این مرگ به حساب می‌آید. اما وقتی که ما به شرع مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم صرفاً این مسأله را موت تلقی نمی‌کند، سرد شدن بدن میت را در شرع موت به حساب می‌آورند. احکامی که مترتّب است بر موت، براساس این قضیه است. اگر مغز کار نکند. فرض کنید هیچ گونه عمل و عکس العملی از خود نشان ندهد. هیچگونه رفلکس نداشته باشد. هیچ گونه فعالیتی نداشته باشد. کاملًا و کاملَا این فعالیت مغز توقّف کرده باشد ولی باز در

عین حال، قلب کار می‌کند حکایت از تعلّق روح دارد به این بدن می‌کند. البته، این در صورتی است که خود قلب به تنهایی و بدون عامل دیگر، از اجهز و وسایط این بخواهد کار انجام بدهد. خود قلب بخواهد حرکت بکند، بدون دستگاهی، بدون وسیله‌ای که بخواهد خون‌را در عروق بخواهد پمپ کند، یا اینکه با وسایلی یا با داروهایی، با غذاهایی، با تأمین ویتامین‌هایی، با تأمین آن مواد مورد نیاز سلولها این بدن را بخواهند همین طور، به یک حیات حیوانی، بخواهد نگه دارند. این از نقطه نظر شرعی، این در اینجا حکمی بر آن مترتب نمی‌شود. نخیر. اگر قلب خودش به تنهایی بتواند کار کند و خون را بگرداند، و بدن را گرم نگه دارد احکام میت، بر این بدن مترتّب نمی‌شود. فلهذا در مورد غسل میت داریم: بعد از اینکه بدن سرد شد اگر تماس با این بدن پیدا بشود غسل واجب است. تا وقتی که هنوز گرم است، غسل بر انسان تعلّق نمی‌گیرد. التفات کردید؟ این معلوم می‌شود که آن موت حقیقی از نقطه نظر شرع این است. حالا افراد دیگر از نظر تخصص خود، بله، آنها بیایند و بگویند در این موقع،

مغز کار نمی‌کند البته، مغز عضو رئیسه بدن است. تمام فرمانها به واسطه مغز است. اما این قلبی که الآن دارد می‌زند، چرا این قلب سه روز دیگر نمی‌زند؟ مگر نمی‌گوییم ما مغز کار نمی‌کند. خوب قلب هم نباید بزند. قلب، که این ضربانش را به واسطه شوکهای الکتریکی از مغز می‌گیرد، چطور الآن دارد این کار را انجام می‌دهد؟ چطور وقتی که این از کار بیفتد دوباره شروع به حرکت نمی‌کند؟ پس معلوم می‌شود عاملی در اینجا هست. آن عامل، عامل ناشناخته است که ما برطبق تعبّد شرعی نمی‌توانیم این عامل را از نظر دور نگه داریم. تا وقتی که قلب کار می‌کند، حرام است به این بدن دست زدن و حرام است جزئی را از او قطع‌کردن، و حرام است این مسائلی را که امروزه دارد مطرح می‌شود. این از جمله مواردی است که خود شرع، می‌آید و موضوع را تعیین می‌کند. ولی در غالب موارد یا در قریب نود درصد موارد موضوعات و موارد احکام، تشخیص مورد، این بر عهده فقیه نیست.

فقیه هم مثل یکی از این افراد عادی و سایر مردم

می‌ماند. فقیه هم یکی مثل سایر افراد می‌ماند. همان طوری که ما از نقطه نظر ارتباطاتمان با موضوعات، دچار اشکال می‌شویم. دچار شبهه می‌شویم. گاهی از اوقات، یک مسأله‌ای را دقیق درک می‌کنیم. گاهی از اوقات، در ادراک آن مسأله دچار خبط می‌شویم. فقیه هم در ارتباط با موضوعات، گاهی از اوقات راه صواب را طی می‌کند. و در بسیاری از اوقات، مانند سایر افراد، اشتباه در مصداق و اشتباه در موضوع برای او حاصل می‌شود. چرا؟ چون از نقطه نظر اطلاع بر امور، ادراک و بصیرت او مانند سایر افراد می‌ماند. چه بسا در بعضی از مسائل تخصصی از آن افراد، از آن متخصّص بدور است. فلهذا، واجب است بر فقیه، که برای فتوی نسبت به موضوعات مختلف به اهل خبره در آن موضوع، واجب است مراجعه کند. و نظر آنها را، مورد تأمّل قرار بدهد. و براساس رأی کارشناسان فن، و متخصصین و اهل خبره در آن فنّ، فقیه باید بر طبق آن حکم کند. اینجاست که مسأله مشورت و شور، به عنوان اصل مسلّم اسلام در اینجا مطرح می‌شود. در خیلی از موارد، که ما اطلاع نداریم. در بسیاری از موارد که ما

خبر نداریم. در بسیاری از موارد که مسأله برای ما پوشیده است. کدام ماهی خوردنش حرام است؟ کدام حلال است؟ باید به اهل خبره مراجعه کرد. امشب، شب اول ماه هست؟ یا شب اول ماه نیست؟ باید به اهل خبره مراجعه کرد. باید دید ماه دیده شده یا نشده. فقیه نمی‌تواند بگوید من از طرف خودم چون ولی فقیه هستم، امشب را حکم می‌کنم به دخول ماه. نخیر، یک همچنین حقی را ندارد. شارع یک همچنین حقی به او نداده. اگر ماه دیده شود، واجب است بر فقیه و بر غیر فقیه همه حکم به دخول ماه کنند. اگر ماه دیده نشده است، نه بر فقیه و نه بر غیر فقیه حرام است که حکم به دخول ماه بکند. روزه بگیرد، روزه‌اش باطل است. روزه را بخورد باید کفّاره بدهد. باید قضا بکند. اما، اینکه ماه دیده شده است یا نه؟ فقیه باید راهی را برود که سایر افراد، رفتند. یا خودش ببیند، یا دو شاهد عادل بیایند و شهادت بدهند به رؤیت ماه با چشمشان. یا اینکه شیاع و اشاعه رؤیت ماه آن طور هست که برای انسان قطع به دخول ماه پیدا می‌شود. این حکم،

حکمی است که فقیه، باید نسبت به او جامه عمل بپوشاند.

خداوند در قرآن کریم در دو جا، نسبت به مسأله شوری در اینجا، اشاره‌ای دارد، بلکه تصریح. یکجا، مربوط می‌شود به مسأله خاصّ رسول خدا با افراد، و کیفیت مُماشات پیامبر اکرم در مسائل اجتماعی. که در آن آیه می‌فرماید: (فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ)[1] به واسطه عنایت الهی خداوند قلب تو را لین و نرم قرار داد. مشکلات، برای تو لین جلوه می‌کند. تو ای رسول ما دارای سعه صدر هستی. در برخورد با افراد، برخورد حادّ و تند نداری. اشتباهات را با یک سعه صدر، تلقّی می‌کنی. لِنتَ لَهُم، نرم هستی. آرام هستی. و اگر تو فظّ، بودی، فظّ یعنی یک آدم غلیظ، تند، متحجّر، و بی‌منطق و یک دنده و لجوج، اگر به این کیفیت بودی، (لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) مردم از دور و برت می‌رفتند. دیگر کسی نمی‌آمد سراغت. اگر قرار بود هر کسی یک اشتباه کند، و انسان با اشتباه او

---

[1] ۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹

با یک وضعیت بسیار تند بخواهد برخورد کند. خوب دیگر کسی نمی‌ماند. آن هم رسول خدا. آن هم قائد امت. آن هم بیانگر اخلاق، و ارزشهای اسلامی تا روز قیامت، و به عنوان انسانیت.

عمل رسول خدا برای ما اسوه است. کارهایی را که پیغمبر انجام می‌دادند برای ما اسوه است. طرز صحبت و معاشرت رسول خدا با افراد مختلف، طرز نامه‌نگاری رسول‌اللَه به افراد مختلف. طرز صحبت رسول خدا با افراد مختلف، آن‌قدر پیغمبر سعه صدر داشت که مردم به این لینَتِ اخلاق، و به این خُلق عظیم و سعه صدر رسول خدا، اعتراض می‌کردند. می‌گفتند پیغمبر مگر بی‌کار است که الآن دارد این کار را می‌کند؟ مگر پیغمبر بیکار است که الآن دارد با این بچه‌ها این طور می‌کند؟ مگر پیغمبر بی‌کار است الآن یک آدمی آمده و داره این قدر وقتش را برایش می‌گذارد؟ یعنی واقعاً عجیب است. واقعاً عجیب است.

یک وقت، نمی‌دانم این مطلب را، راجع به اخلاق رسول خدا عرض کرده‌ام یا نه. الآن به نظرم

آمد. شاید گفته باشم. در خدمت مرحوم آقا به اتّفاق یک نفر از آقایان، که افراد مشهوری است و الآن هم حیات دارد. می‌خواستیم به دیدن علّامه طباطبایی برویم. ایشان در آن موقع، در مشهد برای زیارت مشرّف شده بودند. ایام تابستان ایشان می‌آمد در مشهد. ما هم که می‌رفتیم. می‌رفتیم از محضر ایشان استفاده می‌کردیم. جلساتی داشتند. یک روز با مرحوم آقا، ایشان خواستند دیدن مرحوم علّامه بروند، به اتفاق آن شخص آمدیم. در بین راه، از حالات و خصوصیات علّامه داشتند برای آن شخص بیان می‌کردند من‌جمله از مطالبی که فرمودند این بود، فرمودند: علّامه از خود بیرون آمده است. از خودیت، و از نفس خود بیرون آمده است. اخلاق او، اخلاق رسول اللَه است. و دیگر، از نقطه نظر ارتباطات، و از نقطه نظر مسائل اجتماعی مسأله‌ای را برای خود نگه نمی‌دارد. آقا، این خیلی مسأله مهمّی است که انسان جوری از خود بیرون بیاید که در ارتباطات‌خودش، در معاشرتهای خودش با دیگران، مسأله خاصی، ملاحظه شئوناتی، ملاحظه مسائل جانبی و شخصیتی را برای خود، نداشته باشد.

می‌گفتند: علّامه، الآن در یک هم چنین وضعی است. بعد ایشان، دیگر داشتیم نزدیک می‌شدیم به منزل علّامه، ایشان فرمودند یک روز پیغمبر، بالای منبر داشتند برای مردم صحبت می‌کردند. برای مردم، در گرماگرم صحبت و خطبه‌ای که برای مردم داشتند. یک مرتبه امام حسن یا امام حسین علیهم السّلام یک از آن دو، طفل بودند. ناراحت، ناراحتی پیدا کرده بودند، گریه کردند و با همان گریه آمدند توی مسجد، و خوب دیدند جدّشان پیغمبر آنجاست دیگر نه ملاحظه این و نه آن، صاف رفتند طرف پیغمبر، البته دیگر دیدند که پدرشان هست دیگر. همان وقتی که پیغمبر، این منظره را دیدند، از منبر آمدند پایین، امام حسن یا امام حسین هر کدام بودند، بغل کردند، بوسیدند و آوردند بالای منبر و در کنار خودشان نشاندند گفتند حالا اینجا بنشین، حالا من دارم می‌گویم. شاید هم گفتند، یا نگفتند. حالا اینجا بنشین تا صحبتهای ما تمام بشود. اینها، بعد، خلاصه، نشست در آنجا و خلاصه در کنار رسول خدا و حضرت، به بقیه مطالب ادامه دادند و آمدند

پایین. حالا ایشان گفتند. آیا شما در بین این علماء سراغ دارید کسی را که بتواند یک همچنین کاری را جلوی جمعیت بکند؟ رو کردند، علّامه این کار را انجام می‌دهد. ببینید مسأله چقدر مهمّ است. علّامه این کار را انجام می‌دهد. خوب دیگر بگذریم به همین کفایت است.

این اخلاق، اخلاق رسول خداست. این اخلاق رسول خدا، برای ما باید اسوه باشد. یعنی چه؟ ما خودمان را به این وضع باید درآوریم. حریم قرار دادن و این آقا را نبیند و آن نباید آقا را ببیند و پانزده تا، صد و پنجاه تا عقبه و عَتبه و فرض کنید که دربان گذاشتن و تا آنجا رسیدن و آیا وقت پیدا بشود یا وقت پیدا نشود.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، به مالک اشتر می‌فرماید: ای مالک، حجابی را بین خود و بین مردم قرار نده. مبادا، فقیری، مظلومی، صاحب ادّعایی، کسی که ظلمی به او رفته بیاید، و بخواهد و به تو برسد و دستش به تو نرسد به واسطه این حجّاب. به واسطه اینها. کی این حرف را می‌زند؟ این را امیرالمؤمنین دارد می‌گوید به نائب خاصّ خودش

مالک اشتر. دربان قرار نده. این اخلاق، اخلاق رسول خداست. ما باید خودمان را طبق این اخلاق، باید تغییر بدهیم. بیشتر باید راجع به سیره و سنّت رسول خدا تأمّل کنیم. بگذریم. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[1] از پیش تو می‌روند. بلند می‌شوند میروند. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) آیه بعد از جنگ احد آمد. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[2] از اینها بگذر، اینها اشتباه کردند. در جنگ فرار کردند. تو را تنها گذاشتند. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) جاهلند، نادانند. هر کسی که دین و همّت و آن مردانگی علی را ندارد. هر کسی که آن همّت و آن خلوص، و آن صفای باطن علی را ندارد. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) بگذر از ایشان، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) طلب مغفرت کن، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ

---

[1] ۱ و ۲ و ۳ و ٤ و ٥- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹

[2]

الْمُتَوَكِّلِينَ)[1] بیاورشان تو کارها، باهاشون مشورت بکن. اینها را به حساب بیاور، ببینید آیه، برای شخص رسول رسول خدا آمده به عنوان یک اصل اخلاقی، با آنها مشورت بکن در امور، مشورت بکن. حالا که آنها این اشتباه را کردند، این طور نباشد که دیگر آنها را کنار بگذاری. بگویی این هم این طور است، این هم آن طور، نه، آنها را مدّ نظر قرار بده. (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[2] وقتی که نیت تو بر یک طریق، استور شد، توکّل به خدا کن، (عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)[3] این آیه مربوط به رسول خدا است.

آیه دیگری داریم که آن آیه مورد نظر است. آن آیه‌ای است در سوره شوری، ظاهراً آیه سی و چهار. در آنجا خداوند می‌فرماید: راجع به صفات مؤمنین و اوصاف مؤمنین می‌فرماید: (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[4] مؤمنین کسانی هستند که هر ندائی از طرف

---

[1]

[2]

[3]

[4] ١ و ٢ و ٣ و ٤- سوره شوری (٤٢) آیه ٣٨

خدا بلند شود، آنها آن ندا را اجابت می‌کنند. برای خودشان چیزی نمی‌گذارند. اینجا را اطاعت می‌کنیم آنجا را نه، مجالس را می‌رویم امّا وقتی که جنگ می‌شود نه، شانه خالی می‌کنیم. آنجائی که به نفع ماست، خوب اقدام می‌کنیم. بله، مستحب است، خیلی هم مستحب است، خیلی خوب است. امّا آنجائی که به ضررمان است، باید تأمّل کنیم، باید فکر کنیم.

(وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ)، وقتی خدا یك چیزی را می‌خواهد. وقتی یك حکمی می‌آید. وقتی که امر و نهیی می‌آید، وقتی درخواستی از طرف خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام برای مردم می‌آید. استجابوا، قبول می‌کنند، لبیك می‌گویند، با جان و دل می‌پذیرند. (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[1] و نماز را بپا می‌دارند (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[2] یعنی ببینید. در کنار

۱

۲

اقاموا الصّلوة، به عنوان يك دستور واجبى، و به عنوان يك دستور اصيل اسلامى، (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) امورشان را به مشورت مى‌گذرانند. تك روى و تك سرى، نسبت به مسائل، و نسبت به امور ندارند. (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ)[1] اين آيه، مسأله شورى را به عنوان يك اصل اجتناب ناپذير در امور مؤمنين مطرح مى‌كند. خوب، امر به چه مى‌گويند؟ (وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) به حكم شرعى كه امر گفته نمى‌شود. به حكم شرعى، امر گفته نمى‌شود. امر، به موضوعاتى گفته مى‌شود، كه آن موضوعات، ارتباط مستقيم با مصالح و با مفاسد اجتماع دارد، مى‌گويند امر، مى‌گويند: آقا امورت چه طورى‌مى‌گذرد؟ امور اجتماع چه طورى است؟ امْر چه طورى است؟ امور چه طورى است؟ اينها چيست؟ اينها مسائلى است كه قوام اجتماع، بر اين اساس است.

---

[1]

پس بنابراین، به عنوان یک اصل اجتناب ناپذیر در مسائل اجتماع مسلمین باید مسأله شوری به عنوان یک اصل، مورد توجه قرار بگیرد. به عنوان یک اصل. چرا؟ زیرا صرف نظر از امام معصوم علیه‌السّلام، که قول او حق، و رأی او صدق مطلق است. تمام افراد، از نقطه نظر مشاعر و از نقطه نظر ادراکات، در حدود ادراکات عادی بشر قرار دارند. یعنی ولو اینکه هر شخصی، از نقطه نظر مدرکات فکری، و ذهنی و تشخیص موضوعات، در مرتبه بالایی قرار گرفته باشد. اما از نقطه نظر عدم اشراف بر مسائل آتیه و عدم اشراف بر قرائن و جوانب موضوع، که امکان ندارد شخصی اشراف و اطلاع بر حواشی و بر جوانب موضوع داشته باشد، الآن در دل این چه می‌گذرد؟ الآن در فلان شهر چه می‌گذرد؟ الآن در ...،

مرحوم آقا یکی از مبانی که مطرح می‌کردند، این مسأله، همین مسأله مهمّ بود، ایشان می‌فرمودند: در جامعه مسلمین باید حکومت اسلامی، از تمام خصوصیات و مسائلی که در سایر کشورها می‌گذرد

باید اطّلاع دقیق داشته باشد. چرا؟ مسأله و واقع قضیه هم همین است. خوب نداشته باشند، سرش را کلاه می‌گذارند. نداشته باشد کلاه می‌گذارند. هر چقدر، یک شخص از نقطه نظرفکری خودش را در مرتبه بالایی بداند. هر چقدر، یک شخص از نقطه نظر تخیل خود را در مرتبه اعلایی بداند. از نقطه نظر حدس، خود را برتر از همه بداند، باز یک جای قضیه می‌لنگد، و عیب کار هم فقط در همان جاست نه جای دیگر. و آن، آنجایی است که مسائلی که برای جامعه و برای افراد، اتفاق می‌افتد، این مسائل در محدوده احکام ظاهر و قیاسات ظاهر نیست. چند درصد قضیه مربوط به این است. نود درصد، نود و پنج درصد مسأله به قضایایی برمی‌گردد که در اختیار و در حیطه تسلّط شخص قرار ندارد. اینکه الآن افرادی که به او مراجعه می‌کنند. آیا این افراد، دارای نیت صالح هستند یا ناصالح، نمی‌تواند تشخیص بدهد. اینی که الآن فرض کنید که در مسائلی که در سائر جاها دارد می‌گذرد وچطور بتواند با آنها برخورد کند، نمی‌تواند تشخیص بدهد. در این که چه عواقبی و چه تبعاتی بر این مسأله مترتّب است.

اگر این عمل را انجام بدهد، یا آن عمل، این از حیطه تشخیص شخص، خارج است. در بعضی از موارد ممکن است حدسی بزند. و ما این را به رأی العین، هم تجربه کرده‌ایم و هم در تاریخ انقلابات و مسائلی که در طول زمان، از زمان رسول خدا به بعد، در میان جامعه اسلامی مطرح بوده، ما این مطلب را در تاریخ دیدیم.

در جلسات گذشته عرض کردم امام باقر علیه‌السّلام به زید می‌فرماید: تو می‌خواهی بر علیه ظلم، قیام کنی بسیار خوب، تو می‌خواهی حکومت بنی‌مروان را بیاندازی، ساقط کنی بسیار خوب. تو می‌خواهی احیای حکومت اسلام کنی بسیار خوب. تو می‌خواهی عدل را برقرار کنی درست. حکّام بنی‌مروان، حکام ظلم هستند، متعدّی هستند، متجاسر هستند، فاسق هستند، حکومت آنها، حکومت ظلم است. ولی صحبت در این است که آیا از مسائلی که بعد اتفاق می‌افتد، از آنها هم خبر داری؟ یا نداری؟ آیا نسبت به آن افرادی که دور و بر تو را گرفتند اشراف داری، الآن آنها به روی تو

می‌خندند، الآن آنها دست بیعت به تو، به سوی تو دراز می‌کند، الآن آنها ...، تو از فردا چه خبر داری؟ همین مردم کوفه تو را تنها می‌گذارند. به طوری که تو زید با سی نفر، در مقابل لشکر شام قرار می‌گیری. التفات کردید. همین مردم تو را تنها می‌گذارند. این مطالب را هم تو می‌دانی یا نمی‌دانی؟ خوب، این زید چکار باید بکند؟ چکار باید بکند؟ او می‌داند که امام علیه‌السّلام راست می‌گوید. خوب باید بیاید تسلیم بشود دیگر. باید بگوید که تو برادر منی به جای خود، ولی تو امامی. بکنم این کار را یا نکنم؟ حضرت می‌فرماید: نکن. خوب مسأله تمام است. که باید جواب بدهد؟ خود امام باقر روز قیامت باید بیاید جواب بدهد. اگر خدا به زید گفت: چرا در مقابل ظلم نایستادی؟ می‌گوید: برادرم امام بود گفت نکن. از خودش بپرس. امام هم می‌تواند پاسخگو باشد. من نمی‌توانم پاسخگو باشم. شما هم نمی‌توانید پاسخگو باشید. ولی آن شخص که می‌تواند پاسخگو باشد، امام علیه‌السّلام است. آن، پاسخ گواست. آن کسی است‌که می‌تواند تمام عواقب را تا روز قیامت پیش بینی کند و با حجّت و

دلیل الهی پرچم را به دست بگیرد.

امام علیه‌السّلام به زید، می‌فرماید: اگر این کار را انجام بدهی، این انقلاب تو به نتیجه نخواهد رسید. به نتیجه رسید؟ گرفتند، سرش را بریدند. و چهار سال بر کنار مَزْبَله دانی کوفه به دار آویزانش کردند. به طوری که حیوانات در درون شکم او لانه می‌کردند. التفات کردید؟ این کار زید بود. خوب چرا؟ خوب برو به حرف امام گوش بده. برو بار را آنجا بینداز. برو مسئولیت را بر عهده امام بگذار. خیالت هم دیگر راحت می‌شود. دیگر مشکلی نداری. اگر خداگفت چرا قیام نکردی؟ می‌گویی امام گفت. امام حسن علیه‌السّلام، چرا این کار را نکرد؟ چرا این کار را نکرد؟ چرا امام حسین علیه‌السّلام ده سال با حکومت معاویه کنار آمد؟ مگر ما نمی‌گوییم حسینی‌ایم. سید، سید، حسینی دیگر، امام حسین دیگر. امام حسین راهش، مسیرش. نفسش، قیام و انقلاب است. این کسی که نفسش قیام، انقلاب، خودجوش است، نمی‌تواند ظلم و تعدّی را تحمّل کند. چرا ده سال حکومت معاویه را

تحمّل کرد؟ همین امام حسین تحمّل کرد. چرا؟ چون برادرش با معاویه قرارداد داشت. به احترام برادر، نه اینکه معاویه آدم خوبی بود، پست‌ترین فرد عالم بود، بدترین فرد عالم بود، ملعون‌ترین فرد عالم. ولی برادرش با معاویه صلح کرده بود. صلح را محترم شمرد سید الشهداء علیه‌السّلام، تا وقتی که معاویه، به درک‌واصل شد، آنجا دیگر مصالحه تمام. باید خلافت و حکومت، به ولی اصلی، و به امام اصلی برسد. امام اصلی کیست؟ امام حسین علیه‌السّلام. آنجا یزید آمد و در مقابل حضرت ایستاد. و حضرت هم فرمود: نه دیگر. ما قرارمان تا اینجا بود. از این به بعد جنابعالی تشریف ببریددر منزل بنشینید، کار را به دست اهلش بسپرید. گفتند: نه، نمی‌رویم. اگر مقابله کنید می‌کشیم، گفت: بکشید، بکشید. دعوت کردند، آمدند طبق ظاهر عمل کرد و بعد هم کار به آنجا کشید. خوب.

بنابراین مسأله امام علیه‌السّلام، مسأله‌اش متفاوت است. این قضیه، مربوط به اشراف می‌شود. ولی وقتی که ما اشراف نداریم، اگر آیه قرآن نداشتیم، و اگر روایات بر این مسأله نداشتیم، حکم

عقل همان طوری که بعد از زمان رسول خدا، حکم به رجوع به امیرالمؤمنین می‌کرد. و آن شورای سقیفه ملعونه در مقابل حکم عقل و در مقابل حکم نقل، که کلام صریح، و نصب صریح و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در روز غدیر بود، همان طوری که آن شورا بر خلاف این بود، همین طور، در زمان عدم دسترسی به امام علیه‌السّلام، به همین حکم عقل، این شوری می‌شود حجّت. و این شوری به عنوان اصل باید مورد توجه قرار بگیرد، در موضوعات. حاکم اسلام، باید در موضوعات، به افراد خبیر باید مراجعه بکند. باید در موضوعات، به افرای که در هر رشته‌ای خبره هستند، آنها را جمع کند، نظرات آنها را بپرسد، از آنها سؤال کند. مسأله برایش روشن بشود. مسائل فقط مسأله همان طور که عرض کردم نماز و روزه نیست. مسائل مهمّ اجتماعی، حفظ دماء مسلمین، حفظ ناموس مسلمین، حفظ اعراض مسلمین، از بین نبردن ذخائر مسلمین، این، امکانات را، به کار ببندد. راجع به این مسائل باید به اهل خبره مراجعه بشود. باید راجع به

این مسائل از افراد خبیر، باید مورد توجه قرار بگیرد.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام در نامه‌ای که برای مالک اشتر می‌نویسند، حضرت در آنجا به این مسأله تصریح می‌کند. مالک اشتر کیست؟ شاگرد اوّل أمیرالمؤمنین است. مالک اشتر دیگر. همه او را می‌شناسید. مقاماتش، فضائلش، تقوایش، ورعش، اتصالش، وصلش به امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام. آن تعریفهایی که امیرالمؤمنین، بعد از شهادت مالک کردند. چه بود؟ شاگرد خاص، که سالیان سال، در مکتب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روز و شب با امیرالمؤمنین صحبت می‌کرد. هر روز امیرالمؤمنین را می‌دید. هر روز با حضرت صحبت می‌کرد. هر روز در جنگها آن حضرت را دیده. در حَضَر دیده، در سفر دیده، در مرض دیده، در صحّت دیده. این مالک، با این خصوصیات، و با این مقام و با این فقاهت، و با این بینش دینی که دارد، ما یک ماه پیش امام علیه‌السّلام باشیم، کلّی مطلب می‌فهمیم، یک ماه، یک ماه روزی یک ساعت امام علیه‌السّلام را ببینیم. آن وقت این مالک، سالیان سال پیش امیرالمؤمنین بوده. با خنده‌های علی بوده، با قهرهای

علی بوده، با تنبیهاتی که امیرالمؤمنین (حالا من دارم می‌گویم) بوده، نه اینکه ... .

امیرالمؤمنین تنبیهاتی که او را می‌کردند، امیرالمؤمنین خنده‌هایی که با او می‌کردند. امیرالمؤمنین مزاحهایی که می‌کردند. امیرالمؤمنین امرها، نواهی، بیا و برو. بلند شو، بنشین. تمام این کارها را سالیان سال دیده، اما حالا که دارد می‌رود به طرف مصر، أمیرالمؤمنین به او چه می‌گویند. و اکثَر مُدارَسَة العُلما و مُنافَسَة الحُکماء. با علماء بنشین، به که دارد می‌گوید حضرت؟ به این مالک، من که دیگر جای خود دارم!

و اکثر مدارسة العلماء و منافسة الحکماء، با افراد دانشمند بنشین و در مسائل مملکتی با اینها مشاوره کن. حضرت شوخی کردند در نامه؟ خواسته مزاح کند؟ و منافسة الحکماء، با حکماء و افراد عاقل، منظور از حکمت در اینجا عقل است، نه منظور همین فلسفه اصطلاحی. با افراد عقلا که مسائل را از دیدگاه عقل، مورد بررسی قرار می‌دهند، ای مالکی که سالیان سال، با من بودی غرّه نشو. گول این چند

سال بودن با مرا نخور. تو در آن مرتبه‌ای قرار، اینها را ما داریم می‌گوییم تو در آن مرتبه‌ای نیستی مانند من که اشراف بر واقع داشته باشی. تو نیاز به جلیس حکیم داری، تو نیاز به جلیس عالم داری. فیما صَلُحَ بِهِ امْرُ عِبادِک در آن مسائلی که امور اجتماعی مردم، به این مسائل بستگی دارد. نه در احکام فقهی، احکام فقهی را برو برای مردم فتوی بده. ولی مسأله مهمّ، مسائل اجتماعی است. در مسائل اجتماعی، باید، با علماء باشی. فیما **صَلُحَ بِهِ امْرُ عِبادُك و اقامَة مَا اسْتقام بِهِ مَن كانَ قَبْلَكْ**. و به پایداری آن مبانی که قبل از تو، مردم بر آن مبانی بودند. امور اجتماعشان را مردم بر آن مبانی می‌گذراندند، قوام اجتماعشان روی او بود. صلاح اجتماعشان بر این بود. باید در این امور با مردم مشورت کنی. حضرت این حرفها را به نائب خاصش دارد می‌زند. و بعد مطالب دیگری می‌فرماید.

این مسأله، مسأله مهم است که در مسائل اجتماعی، نمی‌توان رأی خود را، و فکر خود را بر سایر افکار عقلا، و افرادی که نسبت به مسائل، دارای تشخیص هستند انسان برتری بدهد و غلبه بدهد.

مردم که کاه نخوردند، مردم می‌فهمند. مردم خوب می‌فهمند. آن عقلا خوب تشخیص می‌دهند. چرا؟ دلیل عقلی دارد. زیرا، یا اینکه آن امری که دارد انجام می‌شود به نتیجه می‌رسد. خوب همه خود را در نتیجه این امر سهیم می‌بینند. و اگر به نتیجه نرسید، خوب کسی دیگر، یک شخص معینی را ملامت نمی‌کنند. می‌گویند عقلاء جمع شدند، در این قضیه، مثل اینکه فرض بکنید یک مریضی بیاید، یک مرض مشکلی دارد، صعبی دارد، ناراحتی دارد. ناراحتی روده، نمی‌دانند چه هست. بالاخره یکی می‌گوید: آقا آپاندیس است. یکی می‌گوید: آقا ... یکی می‌گوید فرض کنید پیچیدگی روده است، نمی‌دانند چیست. خوب در اینجا چکار می‌کند؟ قاعده‌اش اینکه یک شورای پزشکی تشکیل می‌دهند. و بعد طبق نظر شوری عمل می‌کنند. اگر مُرد، می‌گویند خوب همه گفتند. اگر نَمُرد، خوب مسأله‌ای. اما اگر یک دکتر آمد در اینجا گفت من این را تشخیص می‌دهم انجام بده، می‌گویند: آقا چرا نرفتی رأی بقیه را هم بپرسی؟ یک عکس می‌گرفتی، یک آزمایش

می‌کردی.

در مسائل مسلمین، اگر قرار باشد که حاکم اسلام بر اساس رأی عقلا و متخصّصین آن فنّ عمل کند، خوب یا به نتیجه می‌رسد. خوب فبها المُراد، به نتیجه نرسد خوب پس بنابراین مسأله، دیگر از عهده و تکلیف او خارج می‌شود و مورد قبح قرار نمی‌گیرد.

اینجاست که مرحوم والد، رضوان اللَه علیه در سنه چهل و دو هنگامی که این انقلاب را و این ثوره را، با رهبر فقید انقلاب شروع کردند، و مسائل را بر آن اساس پی‌ریزی کردند. اولین شرطی را که در ادامه و استمرار این قضیه قرار دادند، مشورت مداوم و در هر قضیه‌ای بود که می‌بایست انجام بشود. خود ایشان به من گفتند که ما اولین شرط خود را با ایشان بر این گذاشتیم که باید هر مطلبی گفته بشود با مشورت باشد. و این مسأله ادامه داشت اما بعداً با موانعی برخورد کرد که مسأله تغییر پیدا کرد.

علی کل حال، در نظام شورا، مسأله شورا به عنوان یک اصل مهمّ، باید مورد دقت قرار بگیرد. این مطلب تا اینجا، تمام شد. البته مسائل دیگری هم

هست. که خوب دیگر، آن مقداری که باید نسبت به این موضوع در اینجا گفته بشود مسأله مطرح شد. انشاءاللَه در جلسات بعد راجع به سایر مسائل صحبت می‌شود.

امیدواریم انشاءاللَه خداوند ما را بر آن مسیری قرار بدهد و راه ما را به عنوان یک مسلمان، به عنوان یک شیعه، یک شیعه امیرالمؤمنین، به عنوان یک متابع، آخر ما مدّعی هستیم که شیعه امام زمانیم دیگر، ما ادّعای متابعت امام زمان علیه‌السّلام را داریم می‌کنیم. ادّعای تشیع را داریم می‌کنیم. حیف است، با وجود این دستورها، و برنامه‌های نورانی، ما سر خود را به پایین بیندازیم، و مسائل را ندیده بگیریم، و به خاطر ملاحظه عوامی چند، و به قول مرحوم حاجی، و دو روز دنیا و بعضی از مسائل منافع ما هم خود را و هم دیگران را از رسیدن به این ماء معین و این چشمه جوشان و سرچشمه خورشید محروم کنیم.

انشاءاللَه خداوند دست همه ما را بگیرد و آنچه را که مورد رضای اوست قدم به قدم در جلوی راه

ما قرار بدهد.

اللَهمّ صلی علی محمد و آل محمد